دشمن فراموش شده

«قسمت ششم»

فتح الله نجارزادگان

سياست هاى اصولى در مبارزه با دشمن

در يك مبارزه اصولى، بايد سياست ها و خط مشى ها به خوبى روشن شوند; سياست هايى كه بر مبناى هدف ها و توان مندى ها شكل مى گيرند و براساس همين سياست هاى اصولى، راه كارهاى مبارزه شناخته مى شوند.

در بحث هاى پيشين، مجموعه اى از سرمايه ها، توانايى ها و تجهيزاتى كه در اختيار ماست را ملاحظه كرديد. هدف كلى در اين مبارزه نيز در گام نخست، مهار دشمن و سپس عقب راندن و سركوبى; و در گام نهايى اسير گرفتن اوست.

اكنون براساس آن توان مندى ها و هدف ها، و به كمك منبع پرفيض قرآن و عترت، به بررسى سياست هاى اصولى در مبارزه با دشمن (شيطان)، با شرحى كوتاه درباره هر كدام مى پردازيم. اين اصول عبارت اند از:

1ـ نگهبانى;

2ـ واكنش مناسب و درخور;

3ـ استعاذه و استغفار;

4ـ پايدارى، برخورد خصمانه و انهدام.

1ـ نگهبانى

بارها گفته ايم دشمن با جان ما سر و كار دارد، و تمام تلاش هاى او براى دستبرد به اين گوهر گران بهاست; اگر آدمى ارزش خود را بشناسد هرگز به دشمن اش اجازه نزديك شدن به خود را نمى دهد، چه رسد به اين كه راه سرقت جان را به او بنماياند، و يا حماقت كند و به آسانى آن را در اختيارش نهد. در شعرى منسوب به امام صادق(عليه السلام) چنين آمده است:

«من هيچ چيز را با جان خود برابر نمى كنم جز پروردگارش را; اگر بخواهم اين را بدهم، در برابر آن را مى ستانم; اما به آن چه گذرا باشد، اگرچه تمام دنيا باشد، حاضر نيستم اين سرمايه را بدهم; من تمام آن چه جز خداست را با اين گوهر برابر نمى كنم.»[1]

از مولاى ما اميرمؤمنان نيز چنين سفارشى رسيده است:

«براى شما بهايى جز بهشت نيست; پس خود را جز به بهشت نفروشيد.»[2]

بنابراين، گوهر جان، بسيار گران بهاست و طبيعى است كه از هر چيز نفيس پربها، بايد سخت حراست كرد; قرآن كريم با صراحت به مؤمنان اعلام مى دارد:

(يا اَيُّها الَّذينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ ...)[3]

«اى مؤمنان! شما را به جان هايتان سفارش مى كنم; هرگاه شما هدايت يافتيد، آن كس كه گمراه شده است به شما زيانى نمى رساند ... .»

سفارش اين كريمه هم پايه و اساس بُعد شناختى خويش است (آيات انفسى) و هم اساس بُعد سازندگى است (تزكيه نفس); يعنى اگر انسان از خود واقعى اش فاصله گرفت افزون بر آن كه از اين منبع بى كران معرفتى محروم مى ماند، رشد و بالندگى اش نيز متوقف مى شود.

هشدارى ديگر از قرآن را در اين كريمه بنگريد كه از لزوم نگهبانى جان پرده بر مى آورد:

(يا اَيُّها الَّذينَ آمَنُوا قُوا اَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ ناراً وَ قُوُدُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ ...)[4]

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! خودتان و كسان تان را از آتشى كه مايه سوختى آن مردم و سنگ ها هستند، حفظ كنيد.»

اين هشدار از قرآن كه نشان مى دهد اگر از جان مراقبت نشد آتش آن را مى ربايد; روشن ترين دليل بر وقوع خطر حتمى است. البته روشن است كه شرط اول نگهبانى از جان، يافتن و شناخت اوست; اگر كسى خود را گم كرده باشد چه چيزى را مراقبت كند؟ اميرمؤمنان امام على(عليه السلام) فرمود:

«عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشِدُ ضالَتَّه وَ قَدْ اَضَلَّ نَفْسَه فَلا يَطْلُبُها ...؟!»[5]

«در شگفتم از كسى كه چيزى را گم كرده و در جست و جوى آن است، اما خودش را گم كرده و آن را نمى جويد!؟»

بنابراين، بايد هر روز سرى به خود بزنيم و ببينيم سر جاى خود هستيم يا نه، چون گم شدن ما همان، و ربودن مان توسط دشمن همان.

اكنون اين پرسش مطرح است كه براى مراقبت از جان چه كنيم؟ براى اين منظور، دستورالعمل هاى زير راه گشاست:

الف: ساختن دژ و استحكامات

ما، در منطقه اى امن به سر نمى بريم، و در موقعيتى هستيم كه از هر طرف امكان حمله است; مانند پادگانى كه در موقعيت حساس و دشمن خيز قرار دارد، به ويژه اگر پادگان ستادى باشد; يا موزه اى كه چيزهاى بسيار نفيس و گران بها در آن نگه دارى مى شود، و چشمان طمع كار و نامحرم دشمن هر لحظه به آن دوخته شده تا فرصتى فراهم آيد و بتواند به آن دستبرد زند.

تعبير قرآن كريم را پيش تر ملاحظه كرديد كه مى فرمود:

«حمله دشمن به طرف ما از هر چهار سمت يعنى پشت سر، روبه رو، طرف راست و طرف چپ امكان پذير است.»[6]

حال كه دشمن حالت تهاجمى دارد، و از هر سو حمله مى كند ساختن دژ و استحكامات براى نجات، امرى لازم و ضرورى است; دژى كه به مراتب از استحكامات اطراف پادگان مانند سيم خاردار، ميدان هاى مين، تله هاى انفجارى، و ... لازم تر است; دژى كه متناسب با جان ماست و آن چيزى جز تقوا نيست. تقوا يعنى حفظ حريم الهى در بيرون از جان، و حرم الهى در درون جان; قرآن كريم تقوا را لباس مى داند بر اندام جان آدمى، كه آن را به خوبى مى پوشاند و حراست مى كند:

(... وَ لِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ ...)[7]

«... بهترين جامه [ لباس] تقواست ... .»

اميرمؤمنان امام على(عليه السلام) تقوا را دژى مى شناسد نفوذناپذير كه هرگز رخنه در آن ممكن نيست:

«اِعْلَمُوا عِبادَ اللّهِ اِنَّ التَّقْوى دارُ حِصْن عَزيز، الْفُجُورُ دارُ حِصْن ذَليل لا يَمْنَعُ اَهْلَهُ وَ لا يَحْرِزُ مَنْ لَجاءَ اِلَيْهِ; اَلا وَ بِالتَّقْوى تُقْطَعُ حُمَةُ الْخَطايا.»[8]

«بندگان خدا! بدانيد كه تقوا و پارسايى، خانه اى است چون دژ استوار و نيرومند، وناپارسايى، خانه بى بنياد و خوار است كه ساكنانش را از آسيب نگهبان نيست وكسى كه بدان پناه بَرد نيز در امان نمى باشد; بدانيد كه با تقوا مى توان نيش (يا ريشه) خطاها را بريد.»

حضرت در خطبه ديگرى فرمود:

«... فَاِنَّ التَّقْوى فِى الْيَوْمِ الْحِرزُ وَ الْجُنَّةَ، وَ فى غَد اَلطَّريقُ اِلى الْجَنَّةِ.»[9]

«پرهيزگارى، امروز سپر و پناهگاه و فردا راهِ بهشت است.»

بدين سان، بكوشيم با تمرين تقوا، اين دژ را مستحكم تر كنيم و سپرى پولادين به وجود آوريم; اوج سفارش هاى قرآن در زمينه تقوا دو دستور است; يكى:

(يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اِتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ ...)[10]

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! از خدا آن گونه كه حق پروا كردن از اوست، پروا كنيد ... .»

دستور ديگر در اين آيه كريمه است كه فرمود:

(فَاتَّقُوا اللّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ اَطيعُوا ...)[11]

«پس تا مى توانيد از خدا پروا بداريد و بشنويد و فرمان ببريد ... .»

توصيه به تقوا، همه جا و همه وقت و در همه ابعاد (مانند تقواى چشم، تقواى گوش و همه ... اعضا; تقواى سياسى و اقتصادى، فردى و اجتماعى ...) براى آن است كه دشمن در همه جا كمين دارد; البته در جايى كه حضور دشمن قطعى و حمله او بسيار نزديك است ـ مانند كمين گاه هايى كه برشمرديم ـ توصيه به تقوا به مراتب بيشتر است.

تقوا، افزون بر آن نقش حساس دژسازى، آثار و بركات فراوانى را به ارمغان مى آورد. از جمله بركاتى كه قرآن برشمرده عبارت اند از:

مايه نجات از بن بست ها، و دست يابى به رزق و روزى غيبى;[12]

عامل گشايش در كارها، و پوشش زشتى ها;[13]

سبب براى بخشش لغزش ها[14] و اهداى نيروى تشخيص،[15] و پاداش بزرگ.[16]

ب: كنترل ورود و خروج

مثال پادگان را به خاطر آوريد; دژبان، موظف است ورود و خروج افراد را كنترل كند و هرگز به افراد مشكوك و ناشناس اجازه ورود ندهد، و كسانى را كه بيرون مى روند زير نظر داشته باشد تا اتفاقى روى ندهد; غفلت دژبان فرصتى مناسب براى دشمنى است كه در كمين به انتظار نشسته است. اگر انسان غفلت كند، و از درهاى ورود و خروج به جان، دژبانى ننمايد، دشمن نفوذ خواهد كرد; زبان، چشم، گوش، فكر وهمه اعضا و جوارح، درهاى ورودى به قلب اند و هر چه از اين گذرگاه ها عبور كند بر صفحه دل ثبت مى شود; اگر گناه و تاريك باشد نقطه سياه مى نگارد و بهانه اى به دست دشمن مى دهد، و اگر طاعت و نور باشد نقطه نور مى نگارد، تا بدان جا كه سرتاسر دل را مى پوشاند:

(كَلاّ بَلْ رانَ عَلى قُلوبِهِمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ)[17]

«نه چنين است; بلكه آن چه مرتكب مى شدند، زنگار بر دل هاى شان بسته است.»

نخست، دل آدمى زنگار و چرك ندارد، اما همين كه ورود و خروج را كنترل نكند، رفته رفته رفتارهاى زشت، زنگار و چرك بر دل مى نشاند; اميرمؤمنان امام على(عليه السلام) فرمود:

«اَلْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ.»[18]

«دل، صحيفه چشم است.»

اين روايت مى گويد، هر چه چشم ديد بر صفحه جان حك مى شود، و روشن است كه اين اختصاصى به چشم ندارد; درباره گوش نيز به همين صورت است، وهمين طور ديگر اعضاى بدن.

امام صادق(عليه السلام) فرمود:

«[خداوند] بر گوش واجب ساخته كه از شنيدن آن چه خدا حرام كرده دورى گزيند، و از آن چه خداى عز و جل نهى فرموده و براى او حلال نيست، و از شنيدن آن چه خدا را به خشم مى آورد، رو گردان شود ... .»[19]

پس هر كالايى كه بخواهد وارد مملكت جان شود بايد مجوز الهى و مُهر شرعى داشته باشد; آن چه خدا اجازه فرمود آزاد، و آن چه كه كالاى ممنوعه است ممنوع است; سفارش هميشگى به ما اين است كه گناه ـ و حتى فكر گناه ـ كالاى ممنوع است، و اجازه ورود نخواهد داشت; مانند كالاهاى قاچاق كه اگر كنترل نشود بنيان مملكت را به هم مى ريزد، و از همين روست كه هر گاه از بزرگان توصيه اى براى خودسازى خواسته شده، آنان به مسأله مراقبت اهميت داده اند.

نقل است كه از علامه طباطبايى ـ رحمة الله عليه ـ سؤال شد: براى خودسازى چه كنيم؟ ايشان سه بار گفتند:

«اَلْمُراقبَةَ، اَلْمُراقبَةَ، اَلْمُراقبَةَ.»

اين نوع كنترل و مراقبت، تنها در مورد نيروهاى ناشناس بيرونى نيست، بلكه افراد مشكوك در داخل محدوده نيز بايد كنترل شوند.

گفتيم اگر خواهش هاى نفس برآورده شود، از يك سو، انسان از درون تضعيف شده و از سوى ديگر طمع دشمن صد چندان مى شود. اين نيروى نفوذى داخلى، براى ابليس دست يار خوبى است; شيطان او را بيدار مى كند و به كار مى گمارد تا جاده اش را هموار كند.

قرآن كريم فرمود به داوود پيغمبر(عليه السلام) چنين گفتيم:

(يا داوُدُ اِنّا جَعَلْناكَ خَليفَةً فِى الاَْرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبيلِ اللّهِ ...)[20]

«اى داوود! ما تو را در زمين خليفه [ و جانشين] گردانيديم; پس ميان مردم به حق داورى كن، و زنهار از هوس پيروى مكن كه تو را از راه خدا به در كند ... .»

اين خطر نفس است كه پيروى از آن انسان را از راه خدا به بى راهه مى برد; پس به حكم عقل، اين موجود خطرناك درونى را بايد لجام زد، و زير نظر داشت; درست مانند فردى مشكوك در درون نهادى حساس.

فرمايش زيباى اميرمؤمنان امام على(عليه السلام) را بنگريد:

«وَ اعْلَمُوا عِبادَ اللّهِ اِنَّ الْمُؤْمِنَ لا يُصْبِحُ وَ لا يُمْسى اِلاّ وَ نَفْسُهُ ظَنُونٌ عِنْدَه فَلا يَزالُ زارِياً عَلَيْها وَ مُسْتَزيداً لَها.»[21]

«بندگان خدا! بدانيد كه مرد با ايمان شب را به روز و روز را به شب نمى رساند جز آن كه نفس خود را نزد خويش متهم مى داند; پيوسته با آن عتاب دارد و گناه كارش مى شمارد.»

در جايى ديگر فرمود:

«... وَ لا تُرَخِّصُوا لاَِنْفُسِكُمْ فَتَذْهَبَ بِكُمُ الرُّخَصُ فيها مَذاهِبَ الظَّلَمَة ... .»[22]

«خويشتن را (در خواسته هاى نفسانى) رخصت مدهيد تا آن كه شما را به راه ستم كاران و تبه كاران بكشاند.»

زندگى اولياى خدا اين نوع كنترل و مراقبت را به ما مى آموزد. به عنوان نمونه به اين داستان توجه كنيد:

«روزى آخوند ملا عبداللّه شوشترى ـ رحمة الله عليه ـ به ديدار شيخ بهاءالدين (بهايى) ـ رحمة الله عليه ـ رفت; ساعتى نزد شيخ بود تا آن كه بانگ اذان فراز آمد، شيخ به مولانا (ملا عبداللّه) گفت: در همين جا نماز بخوانيد تا ما هم به شما اقتدا كنيم، و به فيض جماعت رسيم. مولانا تأملى كرد و نپذيرفت، بلكه برخاست و به خانه خويش رفت; از او پرسيدند: چگونه خواهش شيخ را اجابت نكرديد و نماز را در خانه شيخ نخوانديد با اين كه درباره خواندن نماز اول وقت اهتمام داريد؟ وى در پاسخ گفت: قدرى در حال خود تأمل كردم ديدم چنان نيستم كه اگر شيخ پشت سر من نماز بخواند فرقى نكند، بلكه در حالم تغييرى پيدا مى شود; لاجرم اجابت نكردم.»[23]

ج: محاسبه و ارزيابى

بعد از استحكامات و كنترل، نوبت به محاسبه و ارزيابى مى رسد; بار ديگر، مثال پادگان در شرايط دشوار را به خاطر آوريد; هر شب دفتر دژبانى كه همه رفت و آمدها در آن ثبت شده است به دقت بررسى و مطالعه مى شود تا مشخص شود چه كسانى وارد اين محدوده شده يا از آن بيرون رفته اند؟ اين بررسى ها براى جبران ضعف هاى قبلى، و دقت و هوشيارى بيشتر در كنترل هاى بعدى بسيار لازم است.

حراست از گوهر جان نيز به همين گونه است بايد ورود و خروج ها، با دقت تمام محاسبه و ارزيابى شود; قرآن كريم فرموده است:

(يا اَيُّها الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَد وَ اتَّقُوا اللّهَ اِنَّ اللّهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ)[24]

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! از خدا پروا داريد; و هر كسى بايد بنگرد كه براى فردا[ ى خود[ از پيش چه فرستاده است; و از خدا پروا كنيد، در حقيقت، خدا به آن چه مى كنيد آگاه است.»

در اين كريمه، خداوند متعال سفارش مى كند بنگريم كه براى فرداى قيامت چه كرده ايم؟ و در اين بررسى و نگرش نيز تقوا را رعايت كنيم، تقواى محاسبه و ارزيابى; تا مبادا به خاطر حُبّ به خود، ضعفى را ناديده گيريم يا آن را توجيه كنيم; چون در همين محاسبه ها نيز وسوسه دشمن قطعى است. كيفيت محاسبه نفس و جايگاه ويژه آن را، از بندگان خاص خدا، از زبان مبارك اميرمؤمنان امام على(عليه السلام) بياموزيم:

«... آنان دفتر كردارشان را گشوده اند و براى محاسبه نفس آماده اند، و مى انديشند كه چه كارهاى بزرگ و كوچك را كه بدان مأمور بودند واگذاشتند يا از كارهايى بازداشته شدند اما انجام دادند و افراط روا داشتند; بار سنگين گناهان خويش را بر پشت نهادند، و در برداشتن آن به ناتوانى درافتادند; گريه شان شكسته در گلو با ناله پرسان و پاسخ گو به پروردگار خود فرياد بر مى آورند، پشيمانند و به گناه اعتراف دارند ... .»[25]

اين نوع محاسبه بدون توجيه و مسامحه همراه با فغان و ناله، ريشه در باور اين افراد درباره قيامت و صحنه هاى هولناك آن دارد; امام صادق(عليه السلام) فرمود:

«كسى كه عرصه حشر را با تمام هول ها و سختى هايش در هر نفسى كه مى كشد مشاهده مى كند، و به ديده دل ايستادن در پيشگاه خداى جبار را مى بيند، در اين صورت خود را به پاى ميز محاسبه مى كشد; آن چنان كه گويى به عرصه قيامت خوانده شده، و در ميان گرفتارى هاى آن روز مورد پرسش قرار گرفته است، خداوند فرمود: اعمال انسان را هر چند به كوچكى دانه خردلى هم باشد مى آوريم، و به حسابش رسيدگى مى كنيم.»[26]

به طور يقين هيچ كس از اين نوع محاسبه در اين مبارزه زيانى نمى بيند، بلكه بركت هايى فراوان نصيب او مى شود;[27] از جمله، گذشته از آن كه فرداى قيامت كارش به مراتب آسان تر مى شود، در اين جا نيز كاستى ها و ضعف هايش را مى شناسد، تا با ترميم و بازسازى آن ها بهانه اى به دست دشمن نيفتد.

2ـ واكنش مناسب و درخور

هر نوع وسوسه اى از دشمن، واكنش مناسب و درخور خود را مى طلبد; دشمن، حقيقت ها را پرده پوشى مى كند، روكشى از تزوير بر زشتى ها مى كشد، در برابر هر كار خير و مثبتى دامى مى گستراند، و در هر فراز و نشيبى نقشه اى فراهم مى آورد، و ده ها فريب ديگر ... .

پاسخ مناسب در برابر چنين ترفندها و نقشه هايى چيست؟ آيا جز آن است كه حقيقت ها را درست و بى پرده بنگريم، و موقعيت خود را ارزيابى كنيم، و به حكمت امكانات و فراز و نشيب ها در اين زندگى تا حدودى كه ميسر است پى بريم، و ...؟

در اين فصل، تنها با چند نمونه از كنش هاى دشمن، و واكنش هايى كه در برابر آن ها سفارش شده ايم آشنا خواهيد شد، تا معيارى براى برخوردهاى مناسب و حساب شده در موقعيت هاى گوناگون باشد گويى جامع ترين سخن در زمينه واكنش مناسب، فرمايش رسول مكرم اسلام(صلى الله عليه وآله وسلم) است كه فرمود:

«اما دشمنان تو از جن، ابليس و سپاهيان اوست; پس اگر نزد تو آمد (و وسوسه ات كرد) و گفت: فرزندت مُرد (تا بى تابى كنى) به خود بگو; زندگان براى مردن آفريده شده اند، فرزندم پاره تنم بود كه به بهشت رفت و اين شادمانم مى كند. پس اگر آمد و گفت: مال تو از دست رفت، بگو: ستايش خداى را كه مى دهد و مى گيرد و [ باعث شد ] زكات را از من ببرَد، پس زكاتى بر من نيست. اگر آمد و گفت: مردم به تو ستم مى كنند ولى تو ستم نمى كنى، بگو: روز قيامت آنان كه ستم كردند گرفتارند ولى بر نيكوكاران گرفتارى نيست. اگر آمد و گفت: چه قدر نيكى مى كنى؟ [ تا تو را خودپسند و مغرور كند] بگو: گناهان من بيش از نيكى هاى من است. اگر آمد و گفت چه قدر نماز مى گزارى؟ بگو: غفلت من از نمازهايم بيشترا ست. اگر گفت: چه قدر به مردم بخشش مى كنى؟ بگو: آن قدر كه مى گيرم از آن چه كه مى بخشم زيادتر است. اگر گفت: چه قدر به تو ستم مى كنند؟! بگو: من بيشتر ستم كرده ام. اگر آمد و گفت: چه قدر كار [براى خدا] مى كنى؟! بگو: چه بسيار كه معصيت كرده ام.»[28]

واكنش مناسب در برابر وسوسه دشمن در مورد خداشناسى را از اين روايت بياموزيم:

«جميل بن درّاج مى گويد، به امام صادق(عليه السلام) عرض كردم: در دلم مسأله بزرگى آمده (درباره خدا و كيفيت و مكان او و ...); فرمود: بگو; لا اله الا اللّه; جميل مى گويد: از آن پس، هرگاه در دلم چنين چيزى مى آمد مى گفتم: لا اله الا اللّه، و آن وسوسه از دلم بيرون مى رفت.»[29]

نمونه ديگرى از واكنش هاى سفارش شده، در برابر وسوسه هاى دشمن كه براى به هم ريختن روابط سالم مؤمنان و ايجاد دلسردى ها و تنفر از يكديگر انجام مى گيرد، سفارشى است براى ايجاد آشتى و مهرورزى نسبت به مؤمنان; ابو جعفر، امام باقر(عليه السلام) فرمود:

«... رَحِمَ اللّهُ امْرَءً اَلَّفَ بَيْنَ وَليَّينِ لَنا، يا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنينَ تَأَلَفّوُا وَ تَعاطَفُوا.»[30]

«خدا رحمت آورد بر كسى كه بين دو تن از دوستان ما را پيوند و آشتى دهد; اى مؤمنان! به يكديگر مهر بورزيد و بپيونديد.»

همين طور، از اباالحسن(عليه السلام) روايت شده است:

«براى شيطان و سپاهيانش چيزى جريحه دارتر از ديد و بازديد برادران ايمانى با يكديگر، براى خدا، نيست. به راستى دو مؤمن با يكديگر ملاقات مى كنند و در مورد خدا و برترى ما اهل بيت گفت و گو مى كنند، پس باقى نمى ماند بر صورت ابليس گوشتى مگر اين كه ريخته مى شود، تا آن گاه روحش از شدت درد، ناله وفغان مى كند. پس فرشتگان آسمان و دربانان بهشت، آن را مى فهمند و وى را لعنت مى كنند; تا آن كه باقى نمى ماند فرشته مقربى مگر آن كه او را لعنت مى كند و بر اثر اين لعنت، شيطان رنج ديده، و دور گشته، و رانده شده مى گردد.»[31]

حاصل آن كه اصل اساسى در واكنش مناسب در برابر وسوسه هاى دشمن به ويژه در مورد رابطه انسان با خدا، معرفت ماست; معرفتى كه رابطه مستقيم با گنجايش قلب ما دارد و هر چه گسترش يابد قدرت و توان ما را در فهم وسوسه ها و چگونگى برخورد با آن ها افزايش مى دهد. راوى مى گويد از ابو جعفر امام باقر(عليه السلام) شنيدم كه مى فرمود:

«چون علمى را شنيديد به كارش بنديد، و بايد دل هاى شما گنجايش داشته باشد; زيرا اگر علم در دل انسان، به قدرى زياد شود كه نتواند تحمل كند شيطان بر او مسلط مى شود; پس چون شيطان با شما به خصومت برخاست با آن چه مى دانيد با او مقابله كنيد; زيرا نيرنگ شيطان ضعيف است. (راوى گويد) گفتم: آن چه مى دانيم چيست؟ فرمود: با او مبارزه كنيد، با كمك آن چه از قدرت خداى عز و جل براى شما آشكار شده است.»[32]

3ـ استعاذه و استغفار

انسانى كه هر دم مورد هجوم وسوسه هاست، همواره نيازمند به پناه گاهى مطمئن است تا به آن پناه برد، وخاطرش را آسوده كند، «استعاذه» به همين معناست، يعنى پناهنده شدن به پروردگار از شر هجوم هاى شيطان; چون روح استعاذه، همان توجه واعتصام به خداست; توجهى كه اگر از سر صدق باشد، بدون درنگ، دشمن خناس را عقب مى راند وبه آدمى امنيت وآرامش، وروحيه و قدرت مى دهد.[33]

استعاذه، توصيه اى است در آيات متعدد و روايات بى شمار. به طور نمونه اين آيات را بنگريد:

(وَ إِمّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ اِنَّهُ سَميعٌ عَليمٌ)[34]

«اگر از شيطان وسوسه اى به تو رسد، به خدا پناه بَر; زيرا كه او شنواى داناست.»

(وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّياطينِ وَ اَعُوذُ بِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونَ)[35]

«بگو: پروردگارا! از وسوسه هاى شيطان به تو پناه مى برم; و پروردگارا! از اين كه ]آن ها[ به پيش من حاضر شوند به تو پناه مى برم.»

البته اين توصيه، تنها در مورد خود انسان نيست، بلكه پناه دادن اعضاى خانواده نيز به ما سفارش شده است; چون گفتيم شيطانِ در كمين خانواده، سهميه اى از فرزندان را مى طلبد[36] و از همين روست كه مادرِ مريم(عليهما السلام)، فرزند و دودمان مريم را از شر شيطان به خدا پناه مى دهد، و خداوند او را پذيرفته و به نحوى نيكو مى پرورد، تا آن جا كه زكرياى پيامبر(عليه السلام) را به سرپرستى اش بر مى گزيند.[37]

روايات نيز در زمينه استعاذه، در حد تواتر است; آن هم اَشكال گوناگون، و گاهى با سفارشات ويژه، و در اوقات خاص مانند وقت خروج انسان از منزل، وقت خواب، و ... .[38]

درباره حكمت استعاذه، تمثيلى زيبا از امام صادق(عليه السلام) را بنگريد; امام فرمود:

«شيطان نمى تواند بنده را وسوسه كند جز هنگامى كه بنده از ياد خدا روى گرداند، و امر خدا را كوچك شمرد و به نافرمانى اش روى آورد، و فراموش كند خداوند از اسرار او مطلع است ... پس با شيطان مانند غريبه باش با سگ گله، كه [چون به او حمله كند ] براى نجات به طرف صاحب سگ (چوپان) مى دود، تا سگ از او منصرف شده و از گزندش مصون ماند; و همين طور اگر شيطان تو را وسوسه كرد تا راه حق را بر تو ببندد و ياد خدا را از [دل] تو بزدايد، تو هم به پروردگار خود و پروردگار او پناهنده شو. [سپس] امام فرمود: كسى نمى تواند به خدا پناهنده شود و راه هاى ورود شيطان و وسوسه هايش را بشناسد، جز آن كسى كه مراقبت دايم دارد و براى خدمت خدا پابرجاست، و از شكوهِ خداوندِ مطلع، آگاه است، و دعاى بى شمار دارد; اما كسى كه [ از اين ها طرفى نبسته و] اوقاتش را بيهوده مى گذراند، ناگزير، صيد شيطان خواهد بود.»[39]

استغفار نيز به معنى طلب غفران، و پوشش دهى به آلودگى هايى است كه انسان كسب كرده است; اين پوشش، همواره مورد نياز است; پوششى معطر، تا بوى تعفن گناه را از بين ببرد و نشانى به دست دشمن ندهد، فرشتگان را نيازارد و آدمى را [ در قيامت] رسوا نكند. امام صادق(عليه السلام)فرمود:

«تَعَطَّرُوا بِالاِْسْتِغْفارِ لَئَلاّ تَفْضَحَكُمْ رَوائِحُ الذُّنُوبِ.»[40]

«با استغفار، معطر و خوشبو شويد تا بوى متعفن گناهان، شما را رسوا نكند.»

نگاه قرآن به استغفاركنندگان نگاهى است از سر مهر و لطف، با ضمانت قطعىِ پذيرشِ پروردگار; خداوند متعال فرموده است:

(وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءً اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُوراً رَحيماً)[41]

«هر كس كار بدى كند، يا بر خويشتن ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد يافت.»

هر چند دشمن با تمام توان مى كوشد تا آدمى پناهنده نشود، و درخواست بازگشت و پوشش و آمرزش نكند تا مأيوس و بى پناه شود، اما آن قدر روزنه هاى اميد و نجات بر روى آدمى گشوده اند، و به وى وعده پذيرش و لطف داده اند كه سر از پا نشناسد، و هرگز يأس به خود راه ندهد. از امام معصوم(عليه السلام) سؤال شد: «مؤمنى كه عهد كرد گناه نكند ولى عهدش را شكست، چه كند؟» امام فرمود: «برگردد و توبه كند.»

گفت: دوباره برگردد؟ امام فرمود: «آرى!»

آن شخص، شگفت زده گفت: آقا چند مرتبه توبه را شكست! فرمود:

«صدر بار هم اگر توبه شكست بازآيد، از روى صدق توبه كند، خدا مى آمرزد. هرگاه مؤمن، با استغفار و توبه برگردد خداوند با آمرزش به او رجوع مى كند.»[42]

افزون بر اين ها، خود استعاذه و استغفار عبادت اند، و در رشد و كمال انسان نتيجه هاى درخشانى به بار مى آورند.

4ـ پايدارى، برخورد خصمانه و انهدام

مقاومت و برخورد خصمانه در برابر دشمن در واقع، حكم عقل سليم است كه مى گويد: دشمن، دشمن است و در برابر او انعطاف و مسامحه هرگز روا نيست. اگر قرآن كريم فرمود: دشمن را دشمن بگيريد، و روايات نيز با تأكيد فراوان، پايدارى و سرسختى را سفارش مى كنند، در واقع، بر همان حكم عقلى صِحّه مى گذارند و آن را امضا مى كنند; قرآن كريم فرموده است:

(اِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً اِنَّما يَدْعُوا حِزْبَه لِيَكُونُوا مِنْ اَصْحابِ السَّعِير)[43]

«در حقيقت، شيطان دشمن شماست; شما [نيز] او را دشمن گيريد. [او] فقط دار و دسته خود را مى خواند، تا آن ها از ياران آتش باشند.»

رسول مكرم اسلام(صلى الله عليه وآله وسلم) در وصيت هاى خود به ابن مسعود، با الهام از اين آيه كريمه فرمود:

«اى ابن مسعود! شيطان را دشمن خود بگير; پس همانا خداوند فرمود: شيطان دشمن شماست; او را دشمن خود بگيريد.»[44]

در پندهاى امام كاظم(عليه السلام) به هشام نيز چنين آمده است:

«پس در مورد او (يعنى ابليس) دشمنى ات را با او شدت بخش; و مبادا شيطان در مبارزه اش براى هلاكت تو از پايدارى تو در مبارزه ات با او پايدارتر باشد ... .»[45]

البته اين پايدارى و برخورد به همين جا ختم نمى شود، بلكه بايد گامى بلندتر برداشت; و آن، توسل به قوّه قهريّه براى كشتن اولياى شيطان است، همان افرادى كه هسته هاى مركزى حزب شيطان، و كانون انتشار انديشه هاى پيشواى گردن كشان و مجرى دستورهاى اويند; اين قرآن است كه چنين دستورى را صادر كرده است:

(... فَقاتِلُوا اَوْلِياءَ الشَّيْطانِ اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطانِ كانَ ضَعيفاً)[46]

«... پس با ياران شيطان بجنگيد، كه نيرنگ شيطان [در نهايت] ضعيف است.»

پاكسازى صفحه روزگار از لوث دوستان شيطان، هميشه لازم و ضرورى است تا بندگان خدا آسايش يابند; وگرنه بر اثر آلودگى آنان فساد و تباهى زمين و زمان را خواهد گرفت،[47] تا آن جا كه عبادتگاه ها نيز رو به ويرانى خواهند رفت:

(... وَ لَوْلا دَفعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْض لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللّهِ كَثيراً ...)[48]

«... اگر خدا بعضى از مردم را با بعض ديگر دفع نمى كرد صومعه ها وكليساها و كنيسه ها و مسجدهايى كه نام خدا در آن ها بسيار برده مى شود، سخت ويران مى شد.»

روشن است كه كشتار كارگزاران شيطان، براى پيشواى شان (ابليس) بسيار غم بار است.

ادامه دارد

پىنوشت :

[1]- بحارالانوار، ج 47، ص 25; به نقل از اخلاق اسلامى، ص 69.

[2]- نهج البلاغه، حكمت 456.

[3]- سوره مائده (5) آيه 105.

[4]- سوره تحريم (66) آيه 6.

[5]- معجم الفاظ غررالحكم و درر الكلم، ص 1099.

[6]- سوره اعراف (7) آيه 17.

[7]- همان، آيه 26.

[8]- نهج البلاغه، خطبه 157.

[9]- نهج البلاغه، خطبه 191.

[10]- سوره آل عمران (3) آيه 102.

[11]- سوره تغابن (64) آيه 16.

[12]- سوره طلاق (65) آيه 3.

[13]- همان، آيه 5.

[14]- همان، آيه 29.

[15]- همان، آيه 29.

[16]- همان، آيه 5.

[17]- سوره مطففين (83) آيه 14.

[18]- نهج البلاغه، حكمت 409.

[19]- كافى، ج 3، ص 57; در اين حديث شريف آن چه كه بر اعضا و جوارح واجب شده است بيان شده، و آن ها را به عنوان وظيفه ايمانى هر عضوى قلمداد فرموده اند.

[20]- سوره ص (38) آيه 26.

[21]- نهج البلاغه، خطبه 176.

[22]- نهج البلاغه، خطبه 86.

[23]- بيدارگران اقاليم قبله، ص 208.

[24]- سوره حشر (59) آيه 18.

[25]- نهج البلاغه، خطبه 222.

[26]- مصباح الشريعه; به نقل از اخلاق اسلامى، ص 143.

[27]- نهج البلاغه، حكمت 208.

[28]- سفينة البحار، ج 1، ص 100.

[29]- كافى، ج 4، ص 155; در اين باره چندين روايت مطرح شده است; ر.ك: كافى، ج 4، باب وسوسه و حديث نفس، ص 154 به بعد.

[30]- كافى، ج 2، ص 345.

[31]- كافى، ج 3، ص 270.

[32]- كافى، ج 1، ص 57.

[33]- استعاذه از ماده «ع و ذ» مى باشد; و عَوْذ به معناى پناه بردن و پيوند زدن است. توجه به خدا و ياد او كه روح استعاذه است، انسان را متوجه اين حقيقت مى كند كه هيچ نيرويى بدون تكيه بر قدرت و اراده مطلقه الهى در جهان كارگر نيست، و جز خدا مؤثرى نيست; فعل و عمل شيطان نيز بدون اذن و مشيت و قدرت حق تعالى، توهمى بيش نيست; اين توجه و معرفت لطيف هر چه قوى تر و عميق تر شود، اتكال و وثوق انسان به خداوند متعال نيز شديد و قوت و متانت او در برابر قدرت هاى مجازى تكميل مى شود و در چنين فضايى ريشه همه توهمات مى خشكد.

[34]- سوره اعراف (7) آيه 200.

[35]- سوره مؤمنون (23) آيه 97 ـ 98.

[36]- سوره اسراء (17) آيه 64.

[37]- سوره آل عمران (3) آيه 36 و 37.

[38]- ر.ك: كافى، باب الحرز و العوذة، و باب الدعاء، اذا خرج الانسان من منزله، و ...; ج 2، ص 569 و 586 به بعد. از جمله اين دعاها، دعاى ژرف و زيبايى است كه «ابن طاووس» آن را آورده، قسمتى از آن بدين شرح است: «خدايا، ابليس بنده اى است از بندگان تو كه مى بيند مرا از سويى كه من او را نمى بينم و تو مى بينى او را از سويى كه او نمى بيند تو را. تو نيرومندى بر همه كارش و او توانايى ندارد بر چيزى از كار تو، خدايا! پس من كمك مى خواهم از تو بر او ...» المُجتبى مِنَ الدُّعاءِ المُجْتبى، ص 79 در حاشيه «مفاتيح الجنان» اين دعا با عنوان «دعاى رفع شر ابليس» آمده است.

[39]- سفينة البحار، ج 2، ص 655.

[40]- بحارالانوار، ج 63، ص 278; به نقل از ميزان الحكمة، ج 7، ص 247.

[41]- سوره نساء (4) آيه 110.

[42]- قلب قرآن، ص 166; به نقل از كافى، ج 2، باب التوبه، ص 434، ح 6.

[43]- سوره فاطر (35) آيه 6.

[44]- ميزان الحكمة، ج 5، ص 80.

[45]- بحارالانوار، ج 78، ص 215; به نقل از ميزان الحكمة، ج 5، ص 87.

[46]- سوره نساء (4) آيه 76.

[47]- سوره بقره (2) آيه 251.

[48]- سوره حج (22) آيه 40.